**فقه، جلسه 45: 7/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک سری بحث‌های خرده ریزهایی در مورد بحث سابق باقی مانده بود. یک مقداری در مورد آنها صحبت کنیم، دیگر از این بحث زوجة مفقود خارج بشویم.

جلسة قبل عبارتی از آقای سیستانی را خواندم. آقای سیستانی یک مسأله‌ای داشتند.

«مسألة 359: إذا كان الزوج غير قادر على العود الى زوجته كما لو كان محكوماً بالحبس مدة طويلة‌

فصارت كالمعلّقة بغير اختياره، فهل يجب عليه ان يطلّقها إذا لم ترض بالصبر على هذا الحال أم لا؟ فيه إشكال، فالأحوط وجوباً له الاستجابة لطلبها في الطلاق، و لكن إذا امتنع فعليها الانتظار حتى يفرج الله تعالى عنه.»

جایی که محل زوج مشخص هست و به غیر اختیار، غیر قادر هست برای این‌که، مدت طولانی محبوس هست، این شبیه معلقه شده. این تعبیر شبیه معلقه اشاره به آیة شریفة «**وَ لَنْ تَسْتَطيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَميلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ**» هست.

حالا بحث سر این هست که آیا واجب هست بر شوهر که اگر زن نمی‌خواهد صبر کند و راضی به صبر بر این حال نیست، درخواست طلاق می‌کند، حتماً باید طلاق بدهد یا لازم نیست.

ایشان می‌فرماید که فیه اشکال که احوط وجوباً این هست که درخواستش را اجابت کند و او را طلاق بدهد.

ولی اگر اجابت نکرد، زن باید صبر کند و حق طلاق برای زن ثابت نیست.

صحبت سر این‌که این اشکالی که در مسأله هست چی است. آقای سیستانی قبلاً در مسألة ۳۵۶ که دیروز خواندم گفته بودند که اگر زوج غیر قادر بر انفاق باشد بر زوجه‌اش، واجب هست که زنش را طلاق بدهد، اگر زن حاضر به صبر نباشد و اگر طلاق نداد، زن می‌تواند اقامة دعوا کند و حاکم شرع شوهر را مجبور می‌کند و اگر هم حاضر به طلاق نشد، خود حاکم شرع طلاق می‌دهد. فرق اینها چی است؟ چرا جایی که شوهر به غیر اختیارٍ زن را کالمعلقه قرار می‌دهد، ایشان اشکال می‌کنند در وجوب طلاق بر مرد، ولی در جایی که غیر قادر بر انفاق باشد، اشکال نمی‌کنند.

من حدس می‌زنم که آقای سیستانی در واقع در مورد انفاق به اطلاق یک سری روایات تمسک می‌خواهند بفرمایند. روایاتی مثل صحیحة ربعی و فضیل بن یسار «إِنْ أَنْفَقَ عَلَيْهَا مَا يُقِيمُ ظَهْرَهَا مَعَ كِسْوَةٍ وَ إِلَّا فُرِّقَ بَيْنَهُمَا»

صحیحة «رِبْعِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ الْفُضَيْلُ بْنُ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمّا آتاهُ اللّهُ قَالَ إِنْ أَنْفَقَ عَلَيْهَا مَا يُقِيمُ ظَهْرَهَا مَعَ كِسْوَةٍ وَ إِلَّا فُرِّقَ بَيْنَهُمَا»

اطلاقش می‌گوییم شامل می‌شود که چه، این که انفاق نمی‌کند به خاطر اختیار خودش است، یا به خاطر این‌که ندارد. جایی که ندارد، داخل در اطلاق این روایات هست و از این اطلاق روایات جواز تفریق برای حاکم شرع، در مرحلة اوّل طلاق، حکم، و الا طلقها که در بعضی روایات دیگر هست، روایت طلاق بدهد. جمع بین این روایات اقتضاء می‌کند که در مرحلة اوّل شوهر باید طلاق بدهد. اگر شوهر طلاق نداد حاکم شرع طلاق می‌دهد.

ولی در مسألة جایی که زن کالمعلقه قرار می‌گیرد. کالمعلقة در مفسرین معنا می‌کنند در بعضی روایات هم ظاهراً اشاره به این شده، جایی که شوهر اصلاً زن را ترک کرده، به گونه‌ای که این زن نه شوهردار حساب می‌شود نه بی‌شوهر حساب می‌شود، بلا تکلیف مطلق حساب می‌شود. اینها ایشان کأنّ تردید دارند در این‌که طلاق مرتان فامساک بمعروف او تصریح باحسان. اینجور موارد را بگیرد. امساک بمعروف کأنّ جایی که طرف وظیفه‌اش را انجام نداده باشد امساک بمعروف صدق نمی‌کند. و الا جایی که طرف نمی‌توانسته اصلاً این کار را انجام بدهد. آن صدق امساک بمعروف می‌تواند در اینجور موارد، امساک بمعروف صدق می‌کند، صدق نمی‌کند، این تردید دارند. احتیاط این است که چون به هر حال معاشرت به روش مناسب و نیکو نیست، ولو از اختیار طرف خارج هست. عاشروهن بالمعروف اگر صدق نکند، ولو بان غیر اختیارٍ. ولی اینجاها داخل در موضوع لزوم تصریح طلاق هست یا نه، ایشان تردید دارند. و احتیاط می‌کنند که شوهر طلاق بدهد. بنابر احتیاط واجب. ولی اگر طلاق نداده باشد، چون دلیلی بر ثبوت ولایت برای حاکم نیست، می‌گویند زن باید صبر کند و حاکم شرع او را طلاق بدهد. مؤیدش هم همین موارد است که بعضی وقت‌ها شوهر زنده است، جاهایی که شوهر آدم می‌داند زنده است، ولی مفقود است. این هم جایی که زن باید صبر کند. اینجور نیست که صبر کردن زن. از روایات استفاده می‌شود که زن باید صبر کند تا از این گرفتاری‌اش را خداوند برایش فرجی حاصل کند. بنابراین این‌که صبر کردن بر زن واجب باشد، خیلی چیز غریبی هم نیست.

فکر کنم مراد این جهت باشد. این یک نکته.

یک نکتة دیگری در منهاج الصالحین آقای آسید محمد سعید حکیم است بحث زوج مفقود را که مطرح کردند، دو تا عبارت دارند. می‌گویند در بعضی موارد مقام غیر زوج هم می‌تواند طلاق بدهد.

«الثالث: ما إذا فقد الزوج، فإنها إن صبرت بقيت على الزوجية حتى يعلم موته أو طلاقه، و كذا إذا كان للزوج مال فأنفق منه وليه عليها، أو أنفق الولي عليها من ماله، فإنه يجب عليها الصبر حينئذ. و إن لم يكن له مال و لم ينفق الولي عليها كان لها رفع أمرها للحاكم الشرعي، فيؤجلها إلى مضي أربع سنين من غيبته»

بعد اینهایش بحثی نیست. بحث در این تکة اخیر است.

«و لا بد من الفحص عنه هذه المدة في البلاد التي علم ذهابه لها و فقد فيها. و إن لم يعلم له بلد خاص فقد فيه فحص عنه في جميع البلاد التي يحتمل وجوده فيها»

این عبارت، بعد یک عبارت دیگری هم دارند که «إذا علم بعدم وجوده في البلاد التي فقد فيها و لم يعلم موته فيها أو خروجه منها لغيرها لم يجب الفحص عنه لا في البلاد التي فقد فيها و لا في غيرها.»

ایشان ملاک را می‌گویند اگر یک جایی، یک منطقه‌ای هست که در آن منطقه می‌دانیم رفته و در آنجا مفقود شده، در آنجا باید جستجو بشود. اگر نه، یک منطقة خاصی نیست. نمی‌دانیم. اینجا باید در کل زمین جستجو بشود، جمیع شهرها و کشورهایی که احتمال دارد وجودش محتمل هست باید جست‌وجو بشود.

اما اگر نه، در یک جایی مفقود شده، تا آنجا می‌دانستیم رفته. از آنجا به بعد نمی‌دانیم. آیا از آنجا از دنیا رفته، یا آنجا قطعاً نیست. یا همانجا مرده، یا جای دیگر رفته. اینجا ایشان می‌خواهند بگویند که جست‌وجو لازم نیست. اما در آنجا لازم نیست، چون جست‌وجو خصوصیتی ندارد. وقتی می‌دانیم آنجا نیست جست‌وجو که موضوعیت ندارد، لازم نیست. اما در جای دیگر لازم نیست، چون از روایات کأنّ استفاده می‌شود که کسی که در یک بلد خاصی مفقود شده فقط باید در آن بلد خاص دنبالش گشت. اینجا اصل، حالا یک سؤال اوّل مطرح هست که وجه آن تفصیلی که آقای حکیم بین آن دو صورتی که در یک بلد خاصی مفقود شده باشد یا در یک بلد خاصی مفقود نشده باشد وجه این تفصیلش چی است؟ به نظر می‌رسد که ایشان جمع بین، از یک طرف یک روایتی، در روایت برید بن معاویه و روایت حلبی، عن المفقود کیف یصنع بامرأته، اینجا دارد «وَ إِنْ هِيَ رَفَعَتْ أَمْرَهَا إِلَى الْوَالِي أَجَّلَهَا أَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ يَكْتُبُ إِلَى الصُّقْعِ الَّذِي فُقِدَ فِيهِ» می‌گوید به صقعی که فقد فیه نامه نوشته می‌شود. در غیر آن صقع لازم نیست جست‌وجو صورت بگیرد. فیسأل عنه.

همچنین در روایت حلبی همین‌که «أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَفْقُودِ» می‌گوید «فَقَالَ الْمَفْقُودُ إِذَا مَضَى لَهُ أَرْبَعُ سِنِينَ بَعَثَ الْوَالِي أَوْ يَكْتُبُ إِلَى النَّاحِيَةِ الَّتِي هُوَ غَائِبٌ فِيهَا»

اینجوری ایشان می‌خواهند بگویند جایی که کأنّ یک ناحیة خاصی هست که این ناحیة خاص یکی درش غایب شده، در آنجا باید جست‌وجو کند.

اما جایی که هیچ معلوم نیست در کجاست این داخل در آن روایت سماعة هست.

«سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَفْقُودِ فَقَالَ إِنْ عَلِمَتْ أَنَّهُ فِي أَرْضٍ فَهِيَ مُنْتَظِرَةٌ لَهُ أَبَداً حَتَّى یَأْتِيَهَا[[1]](#footnote-1) مَوْتُهُ أَوْ يَأْتِيَهَا طَلَاقُهُ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَيْنَ هُوَ مِنَ الْأَرْضِ كُلِّهَا وَ لَمْ يَأْتِهَا مِنْهُ كِتَابٌ وَ لَا خَبَرٌ فَإِنَّهَا تَأْتِي الْإِمَامَ فَيَأْمُرُهَا أَنْ تَنْتَظِرَ أَرْبَعَ سِنِينَ فَيُطْلَبُ فِي الْأَرْضِ فَإِنْ لَمْ يُوجَدْ لَهُ أَثَرٌ حَتَّى تَمْضِيَ الْأَرْبَعُ سِنِينَ أَمَرَهَا»

فیطلب فی الارض، اینجا صورتی که هیچ معلوم نیست کجاست را می‌گوید که یأمرها ان تنتظر اربع سنین. ایشان اینجوری جمع بین این روایات را به این شکل کأنّ جمع کردند. اگر در یک منطقة خاصی مفقود شده باشد، در آن منطقه باید بگردد و اگر یک منطقة خاصی نباشد همة جاها را باید بگردد.

یک سؤال این هست که این روایت سماعة، سألته عن المفقود چرا این سؤال برید بن معاویه و روایت سماعة هر دو از یک سؤال واحد کردند. هر دو از مفقود سؤال کردند؟ روایت سماعة به یک صورتی متعرض به پاسخش شده، صورت دیگر را جواب نداده، روایت برید بن معاویه صورتی که در یک صقع خاصی مفقود شده آن را پاسخ داده، صورت دیگر را جواب نداده. این چه شکلی است؟ این چرا با وجودی که سؤال، سؤال عام بوده در پاسخ سماعة امام علیه السلام یک صورتی را پاسخ داده. در پاسخ برید بن معاویه و در روایت حلبی یک صورت دیگر پاسخ داده شده، در حالی که سؤال، سؤال واحد بوده. من فکر می‌کنم اینجاها نه این‌که یک خصوصیتی داشته باشد. بحث سر این است که لازم نیست که، یک مطلبی در تقریرات آقای سیستانی هست. شاید آن همین مطلب را در احکام مفقود زوجها آقای سیستانی بعضی مطالبش را بخوانم.

ایشان دارد که «مسألة 597: المقدار اللازم من الفحص هو المتعارف لأمثاله، فالمسافر المفقود في بلد مخصوص أو جهة مخصوصة إذا دلت القرائن على عدم انتقاله منها كفى البحث عنه في ذلك البلد أو تلك الجهة، و لا يعتبر استقصاء البلد و الجهات، و لا يعتنى باحتمال وصوله الى بلدٍ احتمالًا بعيداً.»

مسألة بعدی: «مسألة 598: المسافر المفقود إذا علم انّه كان في بلد معين في زمان ثم انقطع أثره يتفحص عنه أولًا في ذلك البلد على النحو المتعارف، بأن يسأل عنه في جوامعه و مجامعه و فنادقه و أسواقه و متنزهاته و مستشفياته و سجونه و نحوها، و لا يلزم استقصاء تلك المحال بالتفتيش و السؤال بل يكتفى بالبعض المعتد به من مشاهيرها، و يلاحظ في ذلك زي المفقود و صنعته و حرفته فيتفقد عنه في المحال المناسبة له و يسأل عنه أبناء صنفه و حرفته، مثلًا إذا كان من طلبة العلم فالمحل المناسب له المدارس و مجامع العلم فيسأل عنه العلماء و طلبة العلم و هكذا بقية الأصناف كالتجار و الحرفيين و الأطباء و نحوهم.

فاذا تم الفحص في ذلك البلد و لم يظهر منه اثر، و لم يعلم موته و لا حياته، فان لم يحتمل انتقاله منه الى محل آخر بقرائن الأحوال سقط الفحص و السؤال و اكتفى بانقضاء مدة التربص أربع سنين كما تقدّم، و إن احتمل الانتقال احتمالًا معتداً به فان تساوت الجهات في احتمال انتقاله منه إليها تفحص عنه في تلك الجهات، و لا يلزم الاستقصاء بالتفتيش في كل قرية قرية و لا في كل بلدة بلدة بل يكتفى ببعض الأماكن المهمة و المعروفة في كل جهة مراعياً للأقرب فالأقرب إلى البلد الأوّل، و إذا كان احتمال انتقاله الى بعضها أقوى فاللازم جعل محل الفحص ذلك البعض، و يكتفى بالفحص فيه إذا بعد احتمال انتقاله الى غيره.

هذا فيما إذا علم ان المسافر المفقود كان في بلد معين في زمان. و أما إذا علم انّه كان في بعض الأقطار كايران و العراق و لبنان و الهند ثم انقطع أثره كفى الفحص عنه مدة التربص في بلادها المشهورة التي تشد إليها الرحال مع ملاحظة صنف المفقود و حرفته في ذلك.

و إذا علم انّه خرج من منزله قاصداً التوجه الى بلد معين كالعراقي إذا خرج براً يريد زيارة الإمام الرضا (عليه السّلام) في مشهده المقدّس بخراسان ثم انقطع خبره يكفي الفحص عنه في البلاد و المنازل الواقعة على طريقه الى ذلك البلد، و في نفس ذلك البلد، و لا يجب الفحص عنه في الأماكن البعيدة عن الطريق فضلًا عن البلاد الواقعة في أطراف ذلك القطر.

و إذا علم انّه خرج من منزله مريداً للسفر أو هرب و لا يدري إلى أين توجّه و انقطع أثره لزم الفحص عنه مدة التربص في الأطراف و الجوانب التي يحتمل وصوله اليه احتمالًا معتداً به، و لا ينظر الى ما بَعُد احتمال توجهه إليه.»

آقای سیستانی کأنّ می‌خواهند بگویند که گفته در آن قطر که درش مفقود شده بگردد آن قطر به علت این‌که به طور طبیعی احتمال پیدا شدنش در آن قطر بیشتر هست. نه این‌که انحصاراً فقط باید در آن قطر بگردد. به خصوص یک تعبیری که اگر از آن قطر به قطر دیگری خارج شده باشد، یعنی احتمال خروجش را بدهیم،

«وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَيْنَ هُوَ مِنَ الْأَرْضِ» داخل در اطلاق آن روایت سماعة می‌شود و کأنّه جمع بین این روایات را ایشان اینجوری می‌خواهند بکنند، این اشاره به یک امر تعبدی نیست. اشاره به یک امر ارتکازی است. یعنی در واقع شارع مقدس بنا ندارد که یک حرجی برای مکلفین ایجاد کند. بلکه به هر آنجایی که زمینة پیدا شدنش هست، آنجا را امر به جست‌وجو داده. در مرحلة اوّل آن جایی که در آنجا بوده و مفقود شده، آنجا را باید جست‌وجو کند. این بحث‌هایی که آقای سیستانی و تفصیلاتی که آقای سیستانی می‌دهند، اینها را روش عقلایی گشتن می‌دانند. و روایات را هم ناظر به همین روش عقلایی می‌دانند و یک خصوصیت خاصی برایش قائل نیستند. فکر می‌کنم آقای سیستانی اینجوری می‌خواهند بیان بفرمایند.

من یک ابهامی در عبارت آقای محمد سعید حکیم برای من ایجاد شد. آن این است که جایی ما می‌دانیم این مسأله‌ای که ایشان مطرح کردند، «إذا علم بعدم وجوده في البلاد التي فقد فيها و لم يعلم موته فيها أو خروجه منها لغيرها لم يجب الفحص عنه لا في البلاد التي فقد فيها و لا في غيرها.»

فحص لازم نیست. خب حالا فحص لازم نیست، اینجا تکلیفش چی است؟ آیا تکلیف زن صبر است یا. چون یک مطلبی را ایشان دارد، «(مسألة 4): إذا تعذر الفحص عن المفقود لم يشرع الطلاق و وجب على المرأة الانتظار.» جایی که فحص از مفقود متعذر شد، اینجا مرئه باید انتظار داشته باشد. و این یک مطلب.

یک مطلب دیگر، کأنّه «إذا علم بعدم وجوده في البلاد التي فقد فيها»

نمی‌دانم، یک قدری ایشان عبارت ابهام دارد که آیا فحص لازم نیست و یکفی التربص أربع سنين، مراد این است. یا این‌که باید این.

احتمال می‌دهم ایشان می‌خواهد بگوید، جایی که در یک محل خاصی گم شده باشد، احتمال می‌دهم می‌خواهند بگویند فحص لازم نیست، ولی همین مقدار که ۴ سال صبر کند کافی هست، نه این‌که طلاق بعد از ۴ سال کفایت هم نکند. به این تقریب که این داخل در روایت برید بن معاویة و روایت حلبی هست. روایت برید بن معاویه و حلبی اینها می‌گوید حاکم شرع به آن ناحیه‌ای که اینها مفقود شده نامه می‌نویسد. این نامه موضوعیتی ندارد. یعنی در صورتی این نامه می‌نویسد که نامه نوشتن برای کشف حالش اثری داشته باشد. بنابراین جایی که اثر نداشته باشد این نامه نوشتن موضوعیت ندارد. همان بحث این‌که ۴ سال باید صبر کند. «إِنْ هِيَ رَفَعَتْ أَمْرَهَا إِلَى الْوَالِي أَجَّلَهَا أَرْبَعَ سِنِينَ» اطلاق قضیه اقتضاء می‌کند که این بعد از تاجیل اربع سنین اگر نامه نوشتن به صقعی که این زوج در آن مفقود شده، اثری داشته باشد این نامه را می‌نویسد. اگر نامه نوشتن اثر نداشته باشد، نامه نمی‌نویسد، بقیة احکامی که اینجا وجود دارد طبیعتاً، فان خبر عنه بحیاة صبرت و ان لم یخبر عنه. طبیعتاً لم یخبر داخل در لم یخبر عنه بشیءٍ حتی تمضی اربع سنین هست که بقیة احکام این روایت را ایشان می‌خواهند بار کنند. فکر می‌کنم مراد ایشان از این عبارت این باشد، مجموعاً عقیده‌شان این هست که در اینجا فقط در آن بلدی که مفقود شده باید جست‌وجو صورت بگیرد. آقای سیستانی می‌خواهند بگویند نه، این کأنّ خصوصیتی ندارد و این از این باب هست که به صورت متعارف جست‌وجو به نحو متعارف باید انجام بشود و جمع بین روایت سماعة و روایت برید بن معاویة و حلبی به این هست که ما اینها را حمل کنیم که روش متعارف و این تفصیلاتی که آقای سیستانی مطرح فرمودند این تفصیلات را به جهت همین برداشتی که از این روایت برید بن معاویه و روایت حلبی و جمعش با روایت سماعة هست این را به این جهت فرموده باشند. این بحث تمام.

یک نکتة دیگری اینجا در کلام آقای سیستانی. تصریح دارد آقای سید محمد سعید حکیم، ایشان می‌گوید «في عموم المفقود لمن فقد في بلده و احتمل عدم خروجه منه إشكال، و الظاهر عدم جريان الحكم المتقدم عليه، بل يتعين على زوجته حينئذ الانتظار حتى يبلغها عنه موت أو طلاق.»

این‌که حالا این مفقود، مفقود در بلد را اصلاً شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود اصلاً در خود بلدش مفقود شده باشد، اینها می‌خواهند بگویند که از این‌که در روایات می‌گوید نامه می‌نویسد، بعث و امثال اینها، این پیداست که مفروضشان در مفقود جایی هست که شخصی از شهر خودش خارج شده باشد و مفقود شده باشد که متعارفاً هم اشخاصی که مفقود هستند در خارج شهرشان مفقود می‌شوند. اما آن شخصی که در خود شهرش مفقود شده و معلوم نیست گم شده، معلوم نیست کجاست، چی شده، زنده است، مرده است. امثال اینها، کأنّه اطلاق ادله این موارد را نمی‌گیرد. و بگوییم این ناظر به متعارف هست. این مفقودیت‌هایی که متعارف هست، این جایی هست که خارج بلد باشد.

این حکم مفقود هم یک حکمی هست که خارج از. حکم مفقود خلاف قاعده است، خلاف اصل است. اصل اولی این است که زن باید صبر کند. بنابراین مفقود در شهر خودش، چون داخل در اطلاق ادله نیست اینها باید صبر کند.

خیلی عبارت‌های آقایان دیگری که آیا واقعاً موردها را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود خیلی صریح نیست. مثلاً آقای سیستانی یک تعبیری دارند.

«مسألة 594: لا فرق في المفقود فيما ذكر من الأحكام بين المسافر و الهارب، و من كان في معركة قتال ففقد، و من انكسرت سفينته في البحر فلم يظهر له اثر و من أخذه قطاع الطرق أو الأعداء فذهبوا به، و من اعتقلته السلطات الحكومية فانقطعت إخباره و لم يعلم مكان اعتقاله.»

این مثال‌هایی که می‌زنند هیچکدام مثال جایی نیست که ما می‌دانیم در این شهر بوده، در آن شهر مفقود شده ولی محلش را نمی‌دانیم. این محل مفقود شدنش مشخص نیست و امثال اینها.

البته این‌که حالا بگوییم باید مثالش را. ولی من فکر می‌کنم شاید بشود بگوییم روایت سماعة اطلاقش. روایت سماعة را هم بگوییم اطلاق ندارد. و لم یأتها.

«سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَفْقُودِ فَقَالَ إِنْ عَلِمَتْ أَنَّهُ فِي أَرْضٍ فَهِيَ مُنْتَظِرَةٌ لَهُ أَبَداً حَتَّى یَأْتِيَهَا[[2]](#footnote-2) مَوْتُهُ أَوْ يَأْتِيَهَا طَلَاقُهُ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَيْنَ هُوَ مِنَ الْأَرْضِ كُلِّهَا وَ لَمْ يَأْتِهَا مِنْهُ كِتَابٌ وَ لَا خَبَرٌ»

کأنّ بگوییم این جایی که در شهر مفقود شده این نمی‌گیرد. ولی به نظرم این شاید بگوییم اطلاقش می‌گیرد. جایی که یک موقعی هست یقین داریم از شهر خارج نشده، نمی‌دانیم کجای شهر است. آن یک حرفی است. ولی جایی که یقین نداریم که از شهر خارج. می‌دانیم کسی نیست توان داشته باشد از شهر خارج شده باشد. ولی جایی که احتمال بدهیم از شهر خارج شده باشد. احتمال بدهیم شاید بگوییم اطلاق این روایت سماعة آن را می‌گیرد.

علی ای تقدیر اگر کسی بخواهد حکم این مسأله را استفاده کند باید با یک نوع الغاء خصوصیتی استفاده کند که حالا دیگر این الغاء خصوصیت خیلی برهان‌بردار نیست. حالا کسی ممکن است بگوید الغاء خصوصیت می‌شود کرد. یکی ممکن است بگوید الغاء خصوصیت نمی‌شود کرد. الآن مسأله بحث همین هست که بگوییم.

بحث‌های زوجة مفقود تمام شد. بحث دیگری ندارد.

انصافش این است که در اینجایی که یقین داشته باشد که در این شهر در همان شهرش مفقود شده، و یقین داشته باشد از آنجا خارج نشده، اینجا این احکام را بخواهیم جاری کنیم خیلی سخت است. ولی احتمال بدهیم که از آن شهر خارج شده باشد، این داخل در اطلاق روایت سماعة هست و به همین مقدار کافی هست چون نمی‌دانیم این شهر است، شهر دیگر است، کجا هست مفقود هم بر آن صدق می‌کند. بنابراین این به نظر می‌رسد که جهتی، در جایی که یقین داشته باشیم از شهر خارج نشده ولو حیات و مماتش را نمی‌دانم باید صبر کند. ولی یقین نداشته باشیم آن احکام بر آن جاری می‌شود.

این بحث تمام، ان‌شاءالله شنبه می‌رویم بحث آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. نسخه نرم افزار جامع فقه (کافی، ط اسلامیه): تَأْتِيَهَا [↑](#footnote-ref-1)
2. نسخه نرم افزار جامع فقه (کافی، ط اسلامیه): تَأْتِيَهَا [↑](#footnote-ref-2)